

بررسی تطبیقی گستره و ملاک حکم حکومتی و مصلحت در برقراری حفظ نظام اسلامی از دیدگاه فرق اسلامی

زینب موسوی سادات^۱

^۱ عضو هیئت علمی، گروه فقه و مبانی حقوق، دانشگاه پیام نور تهران، ایران (نویسنده مسئول)

zn_mosavisadat@yahoo.com

چکیده

دیدگاه فریقین که شامل دو فرقه شیعه و سنی می باشد نمی تواند نسبت به ضرورت جایگاه حفظ نظام اسلامی در احکام حکومتی و ایجاد و تداوم و استحکام آن بی اعتنا باشد و فقه در عملیات کشف و استنباط خود نمی تواند از حفظ نظام به عنوان "مصلحت عام" غافل و بی توجه به اصل شیعه و سنی بودن بر طبل استحکام و ضرورت بکوبد، حفظ نظام را واجب دانسته و پیرو آن هر آنچه را لازمه حفظ نظام باشد از جمله احکام حکومتی را واجب می شمارد، در این تحقیق فرضیه بر این اساس است که ماهیت حکم حکومتی، گستره و ملاک آن در احکام فریقین: آنجا که بین حکم ولایی حکومتی و فتوا، تزامم وجود داشته باشد، حکم ولایی حکومتی بر فتوا برتری و تقدم دارد. همچنین می توان برای حکم ولایی، شرطی را در نظر گرفت و آن اینکه در صدور حکم حکومتی باید مصلحت عمومی رعایت شود؛ با این توضیح که چون حکم حکومتی با هدف حفظ نظام که خود از بزرگترین مصلحت‌های جامعه بشری است صورت می گیرد. در دیدگاه اهل تسنن هدف از حفظ نظام بر احکام حکومتی بر اساس ماهیت جایگاه مصلحت به معنی محافظت بر مقاصد پنج‌گانه شریعت یعنی عقل، نفس، نسل، مال و دین است. مصلحت چند نوع است که در اینجا منظور، مصالح مرسله است. مورد تاکید می باشد و این نیز مورد اختلاف فریقین می باشد.

واژه‌های کلیدی: فریقین، احکام حکومتی، حکم ولایی، مصلحت، شریعت، حفظ نظام

مقدمه:

از منظر فقهی بحث ضرورت احکام حکومتی را می توان با توجه به «رابطه حکومت و موضوع» به انواع مختلفی تقسیم کرد، که از یک سو هر حکم فقهی متعلق به یک موضوع است و بین حکم و موضوع تناسب ویژه ای وجود دارد و از سوی دیگر، موضوعات به گروههای مختلفی تقسیم می شود و احکام نیز به تناسب آنها به دسته های متعددی قابل تقسیم هستند. مثلاً؛ موضوعات به دو گروه «موضوعات فردی و موضوعات حکومتی» قابل تقسیم هستند که این دسته بندی سرآغاز احکام فقهی به دو دسته احکام فردی و احکام حکومتی است.

موضوعات حکومتی، همان گونه که از نام آنها پیدا است با امر حکومت و اداره جامعه ارتباط دارند و وضعیت آنها با سرنوشت کل مردم گره خورده است. این موضوعات از نظر منطقی سنخ دیگری از موضوعات به شمار می آیند که با موضوعات فردی کاملاً تفاوت دارند. موضوعات حکومتی به منزله یک کل یا مجموع یا نظام هستند که در شکل گیری و تعیین آنها روابط و نسبت ها، بیشترین نقش را ایفا می کنند. موضوعات حکومتی همواره در حال تغییر و تحول هستند و با دیگر موضوعات و مجموعه ها در ارتباط و تعامل می باشند این در حالی است که احکام فقهی رایج، احکام مربوط به عناوین و مفاهیم کلی ثابت هستند و از طریق این عناوین و مفاهیم بر موضوعات فردی تطبیق داده می شوند. از این رو با استفاده از این احکام نمی توان تکلیف مردم و مسئولان در برخورد با موضوعات حکومتی تعیین کرد.

استدلالی که از این منظر طرح می شود از سه حلقه زیر تشکیل شده است:

۱. موضوعات حکومتی با موضوعات فردی تفاوت دارند و سنخ دیگری از موضوع به شمار می آیند.
 ۲. تکلیف نهایی مردم و مسئولان در ارتباط با موضوعات حکومتی را دین و علم فقه باید روشن کند؛ یعنی هرگز نمی توان سرنوشت این دسته از مسائل مهم و اساسی را تنها به کارشناسان و علوم عقلی و تجربی سپرد و حاکم اسلامی را ملزم به تبعیت از آنها نمود.
 ۳. احکام فقهی موجود و بلکه علم فقه رایج برای تعیین تکالیف موضوعات حکومتی کفایت نمی کند و در این راستا حتماً باید نوآوری افق گشایی ویژه ای صورت بگیرد؛ یعنی باید تلاش کرد که با تاسیس فقه حکومتی، زمینه دست یابی با احکام دینی مربوط به احکام حکومتی فراهم شود بدیهی است که اگر کسی این مقدمات را نپذیرد و مثلاً مدعی شود که اصلاً موضوعی به نام موضوع حکومت وجود ندارد یا اگر داشته باشد همین احکام فقهی رایج برای تعیین تکلیف آن کافی است، عرصه را بر بحث احکام حکومتی تنگ کرده است.
- مهم ترین سؤال نیز بر این پایه استوار است که حاکم بر چه مبنائی حق حکومت و اعمال قدرت و به عبارتی حق امر و نهی پیدا می کند. سپس با تأکید بر الهی بودن منشأ ذاتی مشروعیت حکومت در اسلام بر اختلاف مسلمانان بر منابع مشروعیت حکومت پس از پیامبر(ص) اشاره می شود. شیعیان عموماً بر مشروعیت الهی حکومت بعد از رسول الله(ص) اعتقاد می ورزند و در مقابل اهل سنت منابع گوناگونی را از جمله اجماع اهل حل و عقد و بیعت مردم، استخلاف امام سابق و استیلا و زور و غلبه را در انعقاد حکومت و امامت معتبر می دانند که در این نوشتار به تفصیل مورد نقد و بررسی قرار می گیرد. شرایط تحقق و وجوب نظام از دیدگاه فریقین را ما در اینجا به اختصار بیان می کنیم: ۱. عقل ۲. بنای عقلا ۳. کتاب (آیات دال بر نهی فساد- منع فعالیت اخلاک‌گران- تعیین مجازات برای اخلاک‌گران در نظام- سنت) در اینجا می بایست این مطلب مهم را نیز متذکر شویم که به هر حال در اسلام مسئله مشروعیت یعنی پرسش از "حق حاکمیت فرمانروایان" زمانی اهمیت مضاعف می یابد و برجستگی خود را در میان مباحث حکومت دینی و سیاست نشان می دهد که به دلیل تساوی ابنای بشر، اصل اولی اقتضا می کند که هیچ کس بر دیگری تسلط و ولایت نداشته و از دخالت در سرنوشت و شئون اجتماعی و سیاسی دیگران برحذر باشد و این اصلی است که علاوه بر عقل، مورد حمایت و تایید شرع نیز می باشد. (نراقی، بی تا، ص ۱۸۵) لذا زمامداران و فرمانروایان، برای اثبات محق بودن خود نسبت به امر حکومت و اعمال

قدرت سیاسی بر دیگران باید توجیه عقلانی و وحیانی برای مردم داشته باشند و شرع مقدس آن را تأیید و مأذون دانسته باشد.

احکام حکومتی از نظر شیعه

یکی از اقسام مهم احکام شریعت، احکام ولایی و حکومتی است که فقهای امامیه در ابواب مختلف فقه؛ خصوصاً در کتاب القضاء، امر به معروف و نهی از منکر و کتاب الجهاد به تناسب از آن یاد کرده اند. البته احکام حکومتی در سایر موضوعات نیز جاری می شود؛ مانند حکم به عدالت، شهادت، ثبوت هلال و ... همچنین احکامی که به منظور اداره اجتماع از لحاظ فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و نظامی صادر می شوند نیز همگی در زمره احکام حکومتی هستند. این گونه فرامین درباره تمام افراد جامعه، نافذ و اطاعت از آن لازم است. یکی از عللی که باعث شده فقهای شیعه احکام حکومتی را در باب دعاوی و مخاصمات، صادر کنند، این است که از حکومت دور بوده اند و دیگران حکومت را اداره می کرده اند و لذا نیازی احساس نمی شده تا درباره آن به طور گسترده، بحث کنند. از این رو، تعداد کمی از علمای شیعه از ولایت و امامت بحث کرده اند و رساله های مختصری در بعضی از ابعاد نوشته اند. تعریف جامعی که توسط شیعیان از احکام حکومتی آمده عبارت است از: "مجموعه دستورات و مقرراتی که بر اساس ضوابط شرعی و عقلی به طور مستقیم یا غیر مستقیم از سوی حاکم اسلامی برای اجرای احکام و حدود الهی و به منظور اداره جامعه در ابعاد گوناگون آن و تنظیم روابط داخلی و خارجی آن صادر می گردد." (کلانتری، ۱۳۸۷، ص ۱۰۹)

احکام حکومتی از نظر اهل سنت

همانگونه که ذکر شد تصمیمات حکومتی در راستای اداره و هدایت جامعه به سوی اهداف اسلام انجام می گیرد و فرمانهای جزئی، عزل و نصب و همچنین اجرای احکام ثابت الهی را که ویژه زمان و مکان معینی نیست، شامل شده و مشمول قوانین موضوعه از سوی حکومت نیز می گردد. در لسان علمای اهل سنت، تعبیری مثل "الحکم حکومتی" دیده نمی شود، ولی استفاده از تعبیر "الاحکام السلطانیة"، رایج است. آنچه از این لفظ اراده می شود، قوانین و دستورات کلی مربوط به اصل تشکیل حکومت، شرایط حاکم، طرق انعقاد امامت و اختیارات و وظایف حاکم است. همچنین شرایط و شیوه های عزل حاکم و مجموعه قوانین و مقرراتی که کیفیت اداره جامعه در زمینه های مختلف اقتصادی، نظامی، سیاسی و ... را دربرمی گیرد، نشان می دهد. نکته اساسی در تفاوت دو دیدگاه شیعه و سنی در ارتباط با احکام حکومتی در مصدر، صادرکننده این احکام است. تفکر شیعه، احکام حکومتی را در اصطلاح، عبارت از انشائات یا مصوباتی از جانب حاکم مشروع می داند که به صورت عزل و نصب های جزئی، فرمانهای خاص، دستور اجرای احکام اولیه و ثانویه و یا وضع قوانین مورد نیاز با عنایت به مصلحت جامعه اسلامی در زمینه های گوناگون، عملی می گردد. اما در تفکر اهل سنت، احکام حکومتی، احکامی هستند که مانند سایر احکام فقهی از منابع فقه استنباط می شوند و طبعاً مصدر آنها مانند سایر احکام فقهی، شارع مقدس است که خواسته او از طریق منابع فقه و استنباط در این بخش جامعه و حکومت مانند سایر بخش های فقهی به دست می آید (صرامی، ۱۳۸۰، ۹۸-۹۷). حکومتی از نظر اهل سنت، دستوراتی نیست که از سوی حاکم صادر شود، بلکه احکامی هستند که از سوی شارع مقدس بیان شده و حاکم اسلامی، مصادق این احکام را در خارج مشخص می کند؛ مانند نصب والیان در کشور و ...

ماهیت احکام حکومتی

در بیان ماهیت احکام حکومتی می توان آنها را در قالب چهار نظریه کلی بیان کرد:

احکام حکومتی؛ احکام اولیه

احکام اولیه، با توجه به تعریف و ضوابطی که برای شناخت آنها وجود دارد و با توجه به عناوین اولیه آنها به احکام ثابت امور، اطلاق می شود و حال آنکه احکام حکومتی برای اداره جامعه و تنظیم روابط آن صادر می گردد و طبعاً در آنها تغییر و دگرگونی راه دارد. افزون بر این، بسیاری از احکام حکومتی، احکامی جزئی و موضعی هستند؛ مانند آنچه درباره عزل و نصب قضات، فرماندهان و کارگزاران، صادر می شود که عدم اطلاق احکام اولی برای اینگونه تصمیمات از بدیهیات است. (کلانتری، ۱۳۷۸، ص ۱۱۲)

تفاوتی که حکم اولی با حکم حکومتی دارد به مواردی همچون وجود مصالح و مفاسد متغیر اجتماعی است، ولی محور صدور احکام اولیه، وجود مصالح و مفاسد ثابت واقعی و دایممدار شخص مکلف است. از سوی دیگر تشخیص مصلحت در احکام اولیه بر عهده شارع و در احکام حکومتی بر عهده حاکم است. اگرچه تمام احکام شرعی، مطابق نظر فقهای امامیه در مورد مصلحت و یامفسده واقعی، تشریح شده است، اما مصالح و مفاسد در متعلق احکام اولی، شارع مقدس است و آنچه را عقل بشر، درک می کند حکمت احکام است، نه علت و فلسفه واقعی احکام، مگر در مواردی که خود شارع، فلسفه واقعی را بیان کرده باشد؛ اما مصلحت و مفسده در مورد احکام حکومتی، توسط حاکم شرع درک می شود و یا شخص حاکم به کمک مشاورین و کارشناسان خبره این کار را می کند.

احکام اولی، دائمی، ثابت و همیشگی هستند، ولی احکام حکومتی موقت و قابل تغییرند. به عبارت دیگر، احکام اولیه به صورت قضایای حقیقیه، جعل می شوند، ولی احکام حکومتی به صورت قضایای شخصییه هستند. پس هرگاه مصلحت و مفسده ای که حاکم تشخیص می دهد، منتفی گردد، حکم نیز تغییر خواهد کرد.

تفاوت دیگری که در این قلمرو می توان به اختصار گفت نوع مخاطبان است حکم اولی در مسائل اختلافی، تنها بر مجتهدی که آن را استنباط کرده و بر مقلدانشان حجت است؛ اما پیروی از حکم حکومتی بر تمام مکلفان، حتی مقلدان مراجع دیگر و بلکه بر مجتهدان دیگر واجب است، حتی اگر مجتهدان دیگر از جهت علمی، اعلم باشند. قلمرو احکام اولی، امور فردی و اجتماعی است، ولی گستره احکام حکومتی، محدود به امور عمومی و اجتماعی است و شؤون فردی را در صورتی که با روابط اجتماعی ارتباطی نداشته باشد، شامل نمی شود. همچنین می توان گفت حکم اولی بی واسطه و الهی است و احکام حکومتی با واسطه هستند البته احکام حکومتی از آن جهت که ولایت حاکم را بر مردم و جامعه، تنفیذ و پیروی از دستوراتش را واجب کرده است و ترک آن را موجب عقاب دانسته، حکم الهی هستند بنابراین، حکم اول بی واسطه، به شارع است و حکم حکومتی با واسطه، به شارع می باشد. و آخرین تفاوتی که در این زمینه می توان بیان کرد از ناحیه مصدر جعل است؛ زیرا احکام اولی از سوی شارع، صادر می شوند چون حکم اولی یا مستقیماً مجعول شارع است و یا توسط رسول خدا یا یکی از ائمه بیان شده است، اما منشأ صدور حکم حکومتی، حاکم اسلامی است؛ آن هم، نه به عنوان شارع یا خبردهنده از اراده شارع.

احکام حکومتی؛ احکام ثانویه

تعدادی از صاحب نظران همچون شهید صدر به موجب نص قرآن کریم، حدود قلمرو آزادی که اختیارات دولت را مشخص می کند هر عمل تشریحی است که بالطبع، مباح باشد؛ یعنی ولی امر اجازه دارد هر فعالیت و اقدامی که حرمت یا وجوبش، صریحاً اعلام نشده را به عنوان دستور ثانویه، ممنوع و یا واجب الاجراء، اعلام نماید در این زمینه می توان حکم مرحوم میرزای شیرازی در تحریم تنباکو، چون حکم حکومتی بود، برای فقیه دیگر هم واجب الاتباع بود و همه علمای بزرگ ایران حکم، متابعت کردند. در این حکم مرحوم میرزای شیرازی در صدور حکم تحریم تنباکو از برخی عناوین ثانویه، کمک گرفته است. (کلانتری، ۱۳۷۸، ص ۱۲۲)

در اینجا تفاوت‌های که بین حکم حکومتی با احکام ثانویه می‌توان گفت؛ قلمرو احکام ثانوی به عناوین ثانوی همچون عسر، حرج، ضرر، تقیه، اضطرار و... محدود است، ولی احکام حکومتی در قلمرو مصالح و مفسدات مربوط به حکومت و مصالح اجتماعی مسلمین و اسلام است. از طرفی می‌توان تشخیص موضوع در احکام ثانویه به مکلف واگذار شده که معتبر است اما تشخیص موضوع احکام حکومتی به عهده شارع است. در زمینه قلمرو احکام حکمتی که بسیار وسیع تر از احکام اولیه است حکم ثانوی همانند حکم اولی، مجعول شارع است اما احکام حکومتی در عصر حضور از سوی رسول خدا یا یکی از ائمه و در عصر غیبت از سوی فقیه جامع الشرائط به عنوان حاکم و مدیر جامعه، صادر می‌شود، نه به عنوان شارع و یا اخبار از اراده شارع مقدس؛ هر چند از آن جهت که شارع به فقیه اجازه صدور حکم حکومتی را داده، می‌توان حکم حکومتی را هم به خداوند نسبت داد.

احکام حکومتی؛ نه از احکام اولیه و نه از احکام ثانویه

همانطور که بیان شد اصل ولایت فقیه و حق حاکمیت اسلامی از احکام اولیه است. بر اساس این نظریه، احکام حکومتی، نه از احکام اولیه هستند و نه از احکام ثانویه. این نظریه بر دو رکن مبتنی است.

۱. ولایت فقیه و حق حاکمیت اسلامی از احکام اولیه است؛

۲. احکام و دستورات حاکم اسلامی و قوای

۳. وابسته به او، نه از احکام اولیه است و نه از احکام ثانویه.

در جعل و تشریح حکم، هیچ یک از عناوین ثانویه، لحاظ نشده است؛ بلکه جعل این حکم، همانند جعل دیگر احکام اولیه است؛ یعنی همانگونه که شارع مقدس، وجوب نماز را به لحاظ عنوان اولی آن جعل فرموده، وجوب پیروی از حاکم جامع الشرائط را نیز با همین لحاظ، جعل نموده است. مطلب بعدی اینکه حکم حکومتی اصولاً از سنخ احکام شرعی نیست تا در اولی یا ثانوی بودن آن بحث شود.

۴. مصلحت در فقه از دیدگاه فریقین از دیدگاه اهل تسنن و تشیع مصلحت حقیقتی است که بر فعل مشروع مترتب می‌شود که با انجام آن فعل و در نتیجه اتصاف به آن حقیقت، کمال یا وصول به هدف حاصل می‌شود. به عبارت دیگر شارع و هر کسی که در صدر مصلحت اندیشی است، ابتدا اهداف و اغراضی را در نظر می‌گیرد؛ سپس قوانین و وسایلی را برای نیل به آن اهداف وضع می‌کند که با یکدیگر سازگاری و ملایمت داشته باشند.

مصلحت نیز از دیگر موارد مورد اختلاف مذاهب اسلامی می‌باشد به فرموده امام محمد غزالی مصلحت در معنای پنچگانه شریعت عقل، نفس، نسل، مال و دین است در معنای لغوی مصلحت متضاد مفسده است؛ یعنی امری که مصلحت نباشد، مفسده وجود دارد (ابن منظور، ۱۴۱۶ ق: ۱۴۹/۵).

تقسیمات مصلحت در این دیدگاه به هشت قسمت تقسیم می‌شود:

۱. مصلحت به دلیل اعتبار (مصلحت معتبره، مصلحت ملغا، مصلحت مرسله،

۲. مصلحت به لحاظ اهمیت و قوت ذاتی (مصلحت ضروریه، مصلحت حاجیه و مصالح تحسینیه)

۳. مصلحت به لحاظ گستره موضوع که ابتکارات غزالی است.

۴. مصلحت به لحاظ انتظار تحقق (مقطوعه، مظنونیه و موهومه یا مشکوکه) (المجلس الاعلی للثئون الاسلامیه، موسوعه الفقه الاسلامی، ص ۸۲؛ حسنی، نظریه المقاصد عند الامام محمد الطاهر بن عاشور، ص ۲۴۱؛ بوطی، ضوابط المصلحه، ص ۲۲۲).

۵. مصلحت به لحاظ ثبات و تغییر... (نظریه المقاصد عند الامام محمد الطاهر بن عاشور، ص ۲۴۱)

۶. مصلحت به لحاظ اصالت و تبعیت (شهید اول، القواعد و الفوائد، ج ۱، ص ۳۵-۳۸).

۷. مصلحت به لحاظ ظرف تحقق
۸. مصلحت به لحاظ تعیین و تخییر و اضطرار (تعیینی، تخییری و اضطراری) (بوطی، ضوابط المصلحه، ۲۱۸)
۲. تراحم بین مصالح ضرور، مورد نیاز و تحسینی و مکملات آنها (غزالی، المستصفی من علم الاصول، ص ۴۱۷)
۳. تقدم مصلحت عام بر مصلحت خاص (میرزای بوطی، ضوابط المصلحه، ۲۱۸، قمی، قوانین، ج ۱، ص ۴۶۷). تقدم مصلحت مضیق و فوری بر مصلحت موسع
۴. تقدم مصلحت بدون بدل بر مصلحت دارای بدل
۵. تقدم مصلحت اصلی بر تبعی (شهاب الدین قرافی، تنقیح الفصول، ص ۴۴۹).

تفاوت ها و اشتراکات مصلحت در فقه فریقین

آنچه جای تردید ندارد، این است که فقه فریقین به عنصر مصلحت توجه دارند و مسائل بسیاری را در ابواب گوناگون فقه، به آن مرتبط ساخته اند

۱. مبنا و اساس پذیرش مصلحت، مبتنی بر پذیرش اصل تبعیت احکام از مصالح و مفاسد و همچنین مبتنی بر این است که عقل به تشخیص و ادراک مصالح و مفاسد قادر است؛ بنابراین، کسانی که برای افعال جهت محسنه و مقبحه ای قائل نیستند و حسن و قبح اشیا را فقط به بیان شارع موکول می دانند، همچنین گروهی که حسن و قبح ذاتی افعال را پذیرفته، ولی عقل را از ادراک جهات و مصالح و مفاسد اشیا ناتوان شمرده اند، قهرا ارزشی برای مصلحت چه از جهت منع بودن و کارکرد استقلالی مصلحت و چه از جهت ملاک استنباط و کاربردی قائل نخواهد بود.
 ۲. در فریقین برای مصلحت ضوابطی را ذکر کرده اند (هماهنگی مصلحت با شریعت) اهل تسنن هماهنگی با مقاصد شریعی را از مقومات تعریف ذکر کرده، و بیان داشته اند که مصلحت باید به یکی از مصالح پنجگانه (حفظ دین، نفس، عقل، نسل، مال) منتهی شود. و در فقه شیعه وقتی معتبر و ارزش می یابد که در چارچوب مقاصد شریعت باشد.
 ۳. در هر دو دیدگاه، تشخیص مصلحت در حوزه مسائل غیر عبادی است؛ چون مسائل و احکام عبادی به دست شارع است، و تفاوتی که در این باب می توان گفت تشخیص مصلحت از دیدگاه اهل تسنن در قالب قیاس، استصلاح، استحسان و سد ذرایع صورت می گیرد و این منابع استنباط حکم از نظر اهل سنت است ولی از دیدگاه شیعه مصلحت نقش ابزاری و کاربردی دارد و در برابر کتاب، سنت و عقل قرار نمی گیرد. در اهل تسنن این هماهنگی به نحو خاصی تفسیر می شود که در حد مظنه است و گاهی آن را از یک نص خاص استنباط می کنند که در اصطلاح قیاس می خوانند. اما در شیعه مصلحت باید قطعی باشد و ظن ارزش و اعتباری ندارد.
 ۳. مصلحت اندیشی در فقه شیعه فقط در احکام حکومتی و کار حاکم است؛ ولی در فقه اهل سنت هر فقهی چنین اختیاری خواهد داشت.
- در حفظ نظام و جایگاه آن در احکام حکومتی بین فقهای اسلامی هیچ اختلاف نظری وجود ندارد اما گاهی احکام حکومتی با حفظ نظام در زمان های خاص تعارض پیدا می کند و با توجه به مبنای فقهی اصل حفظ نظام و جایگاه آن در احکام اولیه و احکام ثانویه (که تقدم حفظ نظام در مقام تعارض یا تراحم) حدود ضوابط آن را مشخص می کند. حفظ نظام در ماهیت حکم حکومتی در فریقین اختلاف فاحشی دارد زیرا حکومت اسلامی مشروعیت خود را از دو مبدا متفاوت می گیرد. اما در جایگاهی که حفظ نظام با حفظ حکومت در یک راستا قرار می گیرد کلیه فریقین در مورد تداخل ضرورت حفظ نظام با سایر احکام فقهی، اختلال نظام را یکی از ادله حاکم بر سایر احکام و مقررات اسلامی موجب اختلال نظام گردد، آن را منتفی و به عنوان ثانوی بی اثر تلقی می کنند.

^۱ در اینجا می توان این مطلب را اضافه کرد ضابطه تشخیص مصلحت اهم با توجه به آیات و روایات و دلالت عقل و همچنین با توجه به تقسیماتی که برای مصلحت ذکر شد می توان ظوابطی را از آنها استنباط کرد یکی از آنها ۱. ضابطه ترتیب مصالح پنجگانه (حفظ نفس، عقل، نسل، مال و دین است)

لزوم دستیابی به احکام حکومتی (اولیه) برای حفظ نظام در عروض حکم و جوب بر عنوان حفظ نظام بدون هیچ عنوان و عارضی از واجبات است و توقف و ترک برخی امور که فی نفسه و به جهت ذات، مباح باشد ولی به سبب توقف مزبور، واجب یا حرام شوند، نمی شود عنوان اولی آن تغییر یابد؛ بلکه عناوین ثانویه دیگری مثل اهم و مهم، مصلحت و ... باعث تقدم این حکم اولی بر حکم اولی دیگر شود و یا اگر هیچ عنوان ثانوی دیگری بر آن انطباق نکند، از باب حکم حکومتی، حفظ نظام مقدم می شود، نه اینکه خود حفظ نظام عنوان ثانوی باشد. (امام خمینی، بی تا: ج ۲، ص ۴۶۱)

خاستگاه "الزام حکومتی" در "تلقی سنی"

در زمینه تطبیق احکام کلی شریعت، مسئله کیفیت تبدیل آرای فقهی به احکام الزامی حکومتی از اهمیت ویژه ای برخوردار است. الزام آوری تقنین های حکومتی و احکام ولایی خاستگاه مختلفی دارد. سیاست از بدو تکوین در عرف اهل تسنن در این خاستگاه یا خاستگاه های ناروایی شود:

- برخورداری از "ولایت" یا "حق حکمرانی"
- الزام آوری "اجتهاد در فقدان نص"
- "حق خلیفه" در "ترجیح الزام آور برخی فتاوا یا مکاتب فقهی".

برخی از اندیشمندان اهل تسنن این نکته را برجسته کرده اند که همه موارد فقدان نص نسز مقتضی تجویز اجتهاد نیست. تنها در مواردی این حکم تجویز می شود که مجتهدان به ویژه در عصر صحابه بر آنها اجماع نکرده باشند در این زمینه محدود بودن دایره اجتهاد به اجماع از آن روست که، اجماع صحابه در موارد فقدان نص، مصدر تشریح بوده است و هیچ کس حتی خلیفه نیز در این موارد اقدام به مخالفت نمی کرده است. جز آن که، مصلحت آن مورد تنها مربوط و محدود به زمان خاص و تغییر پذیر بوده باشد (محمد الشریف العالم، نظریه السیاسه الشرعیه؛ الضوابط و التطبيقات، ص ۴۴). اجماع یکی از اموری است که در تلقی های قدیم و جدید سنی می تواند در خدمت برخی از تلقی های عرفی گرا قرار گیرد. چه آن که، این مفهوم در سازوکار اجتهاد سنی نسبت به مسائلی به کار می رود که - بنا به تعبیر شیخ محمود شلتوت - نص شرعی درباره آنها نرسیده است. گو آن که، کسی مانند جمال الدین محمد محمود آن را عمل انسانی محض ندانسته و آن را غیر منقطع از کتاب سنت دانسته است. چنان که او هیچ چیزی را غیر برخوردار از حکم شرعی ندانسته است.

در هر حال، چنین توجیهاتی مانع از آن نمی شود که برخی دیگر از اندیشمندان اهل تسنن تلقی عرفی - تاریخی از مقوله اجماع پیدا نکنند و آن را جانشین مناسبی برای فقدان نص پس از رحلت پیامبر و حتی در حالت عدم شمولیت اجماع ندانند ابوالاعلی با توسعه موارد اجماع به "تاویل نص"، "قیاس"، "اجتهاد"، "اجماع بر مصلحت"، "اتفاق اکثریت"، امکان عرفی شدن بسیاری از امور را فراهم آورده است. چنان که، اجکاع یا اتفاق اکثریت اهالی حل و عقد یک کشور را برای دیگر کشورهای نیز الزم آور دانسته است. درباره اجماع چند رای در میان علمای اهل سنت وجود دارد:

- کسانی چون ابن جریر طبری، ابوبکر رازی، ابوالحسن خیاط معتزلی و در یک روایت از احمد بن حنبل رای اکثریت و اندک بودن مخالفان آنها را برای تحقق اجماع کافی دانسته اند.
- برخی دیگر از علمای اهل سنت نیز رای اکثریت را حجت دانسته اند، هر چند آن را اجماع نخوانده اند.
- جمهور آنان انعقاد اجماع را از طریق اتفاق نظر اکثریت ندانسته اند. اجماع صحابه از جانب برخی معاصرین، به مثابه تصمیم جمعی و محصول شورای جکاعت و نه رای فرد، دانسته شده است چنان که، شیخ محمود شلتوت

با تعمیم اجماع نسبت به امور دینی و دنیوی آن را از سنخ تشریحات و قانون گذاری های عادی دانسته است که قوه مقننه در نظام های سیاسی عهده دار آن هستند و قوانین مزبور نیز در سایه مصلحت سنجی های مستمر و در شرایط مختلف تغییر پذیر هستند.

خلط "اجتهاد استنباطی" با "اجتهاد تدبیری-ولایی" در "منابع تبعی اجتهاد"

اهل تسنن با تقسیم منابع فقهی به منابع اصلی و تبعی، منابع تبعی و به ویژه آن دسته از این منابع را مورد تاکید قرار می دهند که به مقوله مصلحت ارتباط دارند و آن ها را محور رسیدگی به امور متغیر جامعه قرار می دهند. قرآن، سنت، اجماع و قیاس در این تلقی به مثابه منابع اصلی معرفی می شوند. چنان که، اموری مانند استحسان، استصلاح، سد ذرایع، فتح ذرایع، عرف، عادت، نقل اهل مدینه و ... منابع تبعی تلقی می شوند. این منابع تبعی می تواند ارتباط وثیقی با مقوله تقنین حکومتی و انشاء احکام ولایی پیدا کنند تا بتوانند نیازهای نوشونده و حکم موضوعات متغیر را به دست آورند چنان که، طرح بحث از این منابع یا مصادر تشریح و تقنین در همین راستا انجام می گیرد.

در ذهنیت دینی و رسمی اهل تسنن، مدار تصمیم گیری سیاسی بر تدبیر جامعه بر اساس مصالح دنیوی و اخروی است و منابع اصلی شامل قرآن، سنت، اجماع و قیاس را عمدتاً بیان کننده احکام ثابت دانسته و منابع تبعی ای را که بر مدارا مصلحت می چرخند، در خدمت تشخیص اجتهادی قوانین و احکام متغیر می دانند. از این رو، احکام حکومتی در نگاه اهل تسنن ارتباط خاصی با مقوله اجتهاد می یابد. به ویژه اگر محصول منابع ظنی ای مانند استصلاح، سد ذرایع، فتح ذرایع و ... - که تبیین کننده مصلحت های دنیوی و اخروی هستند - احکام شرعی تلقی شود. ظنی بودن این منابع مقتضی آن است که دستاوردهای آن چندان قابل تکیه نبوده و مقتضی ارائه احکام متنوع از جانب ذوق های متفاوت باشد. در این تلقی، موضوعات متغیر شرعی نیازمند احکامی هستند که باید با تکیه بر منابع تبعی و با اجتهاد بر اساس موازنه مصالح و مفاسد، شناخته شوند و مبنای عمل حکومت و زمامداران قرار گیرند. چه بسا در نگاه ابتدایی به نظر رسد که اختیارات ولایی حاکم در صدور حکم حکومتی، به تطبیق احکام کلی شرعی بر موارد خارجی و عینی باز می گردد و اجتهاد متکی بر منابع اصلی یا تبعی، متکفل استنباط آن احکام کلی است.

فقه سیاسی اهل تسنن در فرآیند و زمینه ای تاریخی شکل گرفته است. از این رو، بسیاری از باورهای حاکم بر آن در راستای ارتقای همسازی اندیشه و عمل خارجی رقم خورده است. به تعبیر دیگر، مقوله اجتهاد نسبت خاصی با تدبیر ولایی یافته است. فهم این امر در مسائل زیر بازتاب یافته است:

در عرف سیاسی - علمی اهل تسنن، مقوله "اجتهاد" در میانه "استنباط" و "تشریح تدبیری-سیاسی" قرار گرفته است و در آسیاب فرآیند تاریخی، توانسته است بسیاری از "تلقی ها" و "تصمیم های تدبیری-سیاسی" را در قالب مقوله "اجتهاد" به نمایش گذارد.

نسبت تاریخی مزبور هنگامی از توجیه کاملی برخوردار شده است که مقوله و مفهوم "اجتهاد" نیز در عرف بسیاری از علمای اهل تسنن - و نه بسیاری از آنان، اوامر پیامبر اکرم را به بیان احکام الهی تقلیل داده اند. اما در مقابل، برخی از علمای اهل تسنن و همه فقها و اصولیان شیعه از به کارگیری چنین تعبیری نسبت به آن حضرت پرهیز داده و آن را تلقی نا به جا و انحرافی دانسته و مقتضی تقلیل شان پیامبر اکرم دانسته اند.

تاریخ تکوین نظام سیاسی موسوم به خلاف اسلامی، مقتضی ضرورت بهره مندی و بهره گیری از همه پشتوانه های دینی و عرفی برای تدبیر جامعه بوده است. تدبیر سیاسی جامعه نیز مقتضی به کار انداختن الزام های حکومتی بوده است. از این رو،

نیازهای عملی در دو قالب "اجتهاد صحابه" یا "فرمان خلیفه" الزامات حکومتی را پشتیبانی نظری و عملی کرده است. تعبیر دیگر، توجیه بسیاری از تصمیم های سیاسی که نمی توانست به آموزه های دینی مستند شود، بر یکی یا هر دو عنصر مزبور تکیه یافت.

فرایند تکوین دانش اصول فقه در میان اهل تسنن، بخش مهمی از آن را پر رنگ کرده است که به مقوله تدبیر سیاسی ارتباط روشنی دارد. بخش مزبور، بحث از "منابع تبعی اجتهاد" است آنچه در بحث حاضر اهمیت دارد آن است که در زمینه "منابع تبعی اجتهاد" شاهد خلط میان "اجتهاد استنباطی" و "اجتهاد تدبیری-ولایی" در رویکرد رایج اهل تسنن هستیم.

خلط مزبور مقتضی آن بوده است که تصمیم های حکومتی که بر آمده از مصلحت سنجی های مربوط به تدبیر جامعه بوده اند به مثابه احکام استنباطی و شرعی به جامعه ارائه شوند. همان گونه که، ابعاد دیگری از تلقی عملی و نظری اهل تسنن نیز بوده اند که از مقوله حکومت داری نبوده اند، اما به مثابه تشریحات ناروای انسانی در کنار تشریحات الهی توانسته اند در مسیر تاریخ ظاهر شوند.

دو رویکرد اجتهاد متکی بر قیاس و اجتهاد مقاصدی نص گریز، دایره تشریحات ناروای انسانی را وسیع تر کرده اند.

نسبت احکام استنباطی و احکام حکومتی

احکام حکومتی در چارچوب اختیاراتی صادر می شود که به ولی فقیه داده شده است. اما شریعت اسلامی مبتنی بر احکامی است که توسط خداوند متعال شده است. احکام مزبور بر دو گونه اولیه و ثانویه است از این رو، بحث از نسبت احکام حکومت با احکام اولیه و احکام ثانویه الهی از مباحثی است که نمی توان تصور کرد بدون تامل در آن بحث از احکام حکومتی به صورت کامل انجام یافته است.

جایگاه بحث احکام ولایی - حکومتی در احکام اولیه و ثانویه

احکام شرعی را می توان با معیارهای مختلف دسته بندی کرد به طور نمونه:

- تقسیم احکام شرعی به "احکام واقعی" و "احکام ظاهری"؛
- تقسیم احکام شرعی به "احکام تکلیفی" و "احکام وضعی"؛
- تقسیم احکام شرعی به "احکام اولیه" و "احکام ثانویه"؛
- و ... چه بسا بتوان هر یک از این دسته بندی ها را در ارتباط با "احکام حکومتی" و در راستای نسبت سنجی آنها با احکام مزبور مورد مطالعه قرار داد.

اما ارتباط تقسیم سوم با آنها ارتباط جدی تری است و در مباحث حکومتی بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. تقسیم احکام الهی - شرعی به "احکام اولیه" و "احکام ثانویه" یکی از موارد مهمی است که در بحث از احکام حکومتی مورد توجه قرار گرفته است این توجه معطوف به نسبت سنجی میان احکام ولایی - حکومتی با آنها است. توجه به نسبت مزبور می تواند کیفیت عنایت به احکام حکومتی را شفاف تر و ضابطه مندتر کند. واکاوی نسبت این دو سنخ از احکام الهی با احکام حکومتی امری نیست که از دیدگاه فقها و اصولیان به دور مانده باشد. اما با شکل گیری حکومت اسلامی و توسعه نیاز به بحث عمیق از احکام حکومتی، نیاز به تامل در احکام اولیه و ثانویه نیز مورد توجه فراوان قرار گرفته است.

در این میان، شناخت ماهیت احکام اولیه و ثانویه، مقدمه ای ضروری برای کشف نسبت میان آنها با احکام حکومتی است و پیدا شدن هر تلقی از احکام اولیه و ثانویه الهی می تواند تلقی ما از نسبت میان آن دو و احکام حکومتی را تغییر دهد. در زمینه کلیت یا جزئیت احکام حکومتی، نوعی مبالغه همراه با تذبذب در کلمات ایشان به چشم می خورد چه آن که، به رغم اصرار مکرر بر جزئیت احکام حکومتی، ایشان به این تکتکه در انوار الاصول تصریح می کند که حاکم می تواند برای شرایط زمانی خاصی، حکم کلی جعل کند. اگر قید کلیت و جزئیت به معنای واقعی آنها مد نظر باشد و از جزئی بودن حکم حکومتی دفاع می شود دیگر نمی توان در جای دیگر کلیت و جزئیت اضافی را وارد بحث کرد بلکه، تنها یک مبنا را باید تکیه گاه بحث قرار داد. چنان که، اگر واقعا کلیت و جزئیت اضافی می توانند در بحث حکومتی مورد پذیرش باشند نباید از جزئی بودن احکام حکومتی دفاع کرد. چه بسا ریشه این دو گانگی به خاطر اندک دانستن چنین مواردی باشد که به جعل احکام حکومتی نیاز افتد، اما باید گفت توجه به عینیت جامعه نشان می دهد که نمی توان این نیاز را نادر دانست. بلکه، باید گفت اگر قوانین جاری حکومت ها را نیز سنخ احکام حکومتی بدانیم، معمولا این قوانین و احکام حکومتی فراتر از فرامین جزئی هستند. با توجه به نیازهای خارجی به این نتیجه رسید که امکان صدور احکام و مقررات حکومتی کلی، وجود دارد و این قوانین کلی می توانند ناظر به شرایط زمانی و مکانی خاص باشند و از این جهت، از کلیت مطلق برخوردار نیستند. به ویژه آن که، این قوانین به اندازه احکام کلی شرعی از فراگیری و دوام نیستند و از همین روی، کلیت آنها را به صورت نسبی و اضافی مطرح کردیم.

در " طولی یا عرضی بودن حکم حکومتی " حکم حکومتی از نسبتی دو گانه با احکام الهی برخوردار است از یک جهت، حکم حکومتی می تواند در طول احکام شرعی باشد و از جهت دیگری نیز می تواند در عرض آنها باشد. چه آن که بی تردید احکام حکومتی، از جهت محتوایی باید از هم سوئی مناسبی با محتوای احکام شرعی برخوردار باشند بنابراین، این تکتکه مقتضی آن است که احکام حکومتی در طول احکام الهی باشند در اینجا، هم سوئی احکام حکومتی با هر دو دسته احکام اولیه و ثانویه، مد نظر است. از سوی دیگر، احکام حکومتی از جهت منشاء صدور متمایز از احکام شرعی هستند. چه آن که، صدور احکام شرعی از جانب شارع است حال آن که، منشاء صدور احکام حکومتی کسانی اند که از جانب خدای متعال برای این کار اذن یافته اند.

ثانویت احکام حکومتی نسبت به احکام شرعی

اگر چه احکام حکومتی برخوردار از استقلال صدوری هستند. اما از جهت دیگر، حکم حکومتی عنوانی ثانوی برای موضوع حکم شرعی ایجاد خواهد کرد. چنان که، فرمان پدر به فرزند، عنوانی ثانوی برای موضوعاتی خواهد بود که پیش از صدور فرمان او، به لحاظ محوریت عناوین اولیه، از احکام اولیه برخوردار بوده اند. برخوردار بودن برخی از احکام حکومتی از موضوعیت احکام حکومتی طریقت در اینجا بدین معناست که محتوای احکام حکومتی همان احکام اولیه یا ثانویه شرعی باشد. حکومتی بودن این احکام بدان جهت است که احکام مذکور از جانب حاکم صادر می شوند. موضوعیت داشتن احکام حکومتی نیز می تواند بدین معنا تلقی شود که لازم نیست حتما محتوای احکام حکومتی بیانگر محتوای اولیه یا ثانویه خاصی باشد، بلکه اختیارات حکومتی حاکم اقتضا می کند احکامی را به صورت مستقل انشاء کند.

توجه به منشاء صدور احکام الهی و احکام حکومتی می تواند بیانگر امکان طریقت یا موعیت احکام حکومتی باشد چه آن که، تنها هنگامی می توان احکام حکومتی را برخوردار از ویژگی طریقت برای احکام اولیه و ثانویه شرعی دانست که احکام مذکور ضار شده باشند. در این صورت این احکام حکومتی از قرابت محتوایی خاصی نسبت به احکام اولیه و ثانویه مذکور برخوردار خواهند بود اما اگر بنا باشد حکم حکومتی راهی برای اجرایی کردن احکام اولیه و ثانویه شرع باشد به ناگزیر باید از منشاء متمایز و مستقلی صادر شود. در غیر این صورت حکم حکومتی نخواهد بود و صرفا ابلاغ احکام الهی تلقی خواهد شد. اگر طریقت

احکام حکومتی متوقف بر برخورداری از ماهیت مستقل آنها به لحاظ منشاء صدور باشد، موضوعیت داشتن آنها به طریق اولی متوقف بر این استقلال خواهد بود. زیرا وقتی قرار است محتوایی که موضوعیت ندارد، در قالب احکام حکومتی توسط ولی امر یا مآذونین او دارند و از جهت محتوا نیز قائم به صلاح دید ولی امر هستند، بی تردید متکی بر استقلال احکام مذکور خواهند بود.

در مجموع دو سنخ از احکام حکومتی را می توان فرض کرد:

- احکام حکومتی طریقی؛
- احکام حکومتی موضوعی.

در مقام تحلیل این مسئله باید گفت: مبنای و پایه دسته بندی مزبور این است که فرض کنیم همه احکام حکومتی ناظر به احکام اولیه یا ثانویه خاصی نباشند. این فرض را می توان در موارد زیر سراغ گرفت:

- ضیق "دایره احکام ثانویه"؛
- کفایت "دایره احکام ثانویه"؛
- انشاء و صدور "احکام ولایی-حکومتی" با تکیه بر "مستقلات عقلیه".

ویژگی های احکام حکومتی در مقایسه با احکام حکومتی و شرعی

احکام حکومتی را می توان در مقایسه با احکام اولیه و ثانویه شرعی، برخوردار از ویژگی های زیر دانست:

- انشائی بودن "احکام حکومتی"؛
- تعدد ناپذیری "احکام حکومتی"؛
- نقض ناپذیری "احکام حکومتی"؛
- جدید بودن "هر حکم حکومتی"؛
- استنباط پذیری "احکام ولایی پیامبر اکرم و ائمه اطهار"؛
- ماهیت مادامی "احکام فراگیر یا موردی حاکم"؛
- نسبت "فراگیری و عمومیت" در "در احکام عام حکومتی"؛
- تغییر پذیری "احکام حکومتی پیامبر اکرم و ائمه اطهار"؛
- شان "ابزاری-تطبیقی احکام حکومتی" نسبت به "احکام الهی"؛
- تکیه "احکام حکومتی" بر رعایت "مصلح و مفاسد واقعی تغییر پذیر"؛
- نقش "موضوع سازی احکام حکومتی" برای "احکام شارع".

احکام اولیه و ثانویه شرعی استنباط از منابع شرعی است اما احکام حکومتی انشاء ولی امر است. احکام حکومتی می توانند متکی بر استنباط های شرعی باشند و از جهت محتوایی احکام مزبور در راستای امثال احکام الهی از مطابقت یا همسویی با آنها برخوردار باشند.

احکام استنباطی در دو گونه اولیه و ثانویه، در قالب فتاوی کلی بیان می شوند این احکام به لحاظ برخورداری از طبیعت استنباطی می توانند مورد اتفاق همه فقها نباشند. به تعبیر دیگر فناوی آنان توصیفی استنباطی-اجتهادی و اخباری، از احکام شرعی است و همه فتاوی آنان اتفاقی نیست. اما احکام حکومتی توصیف احکام الهی نیست و از آنها اخبار نمی کند بلکه

، انشاء احکام مربوط به هر ولی امری است. به تعبیر دیگر، احکام حکومتی از جهت تعلق هر حکم به یک ولی تعدد ناپذیر است. گو آن که، به لحاظ تغییر شرایط احکام مزبور می توانند توسط همان حاکم یا حاکمان بعدی تغییر یافته و زمینه ساز تعدد احکام حکومتی باشند. احکام الهی از طریق استنباط فقها به دست می آید و به یک معنای کلی، نقض پذیر است اما ویژگی احکام ولایی چنان است که ساحت این احکام از چنین نقض پذیری بدور است مشروعیت اجتهاد، مقتضی مشروعیت فتاوی است که از جانب فقها صادر می شود اما مشروعیت آنها به معنای ممنوعیت اجتهادها و فتاوی دیگر نیست. فراگیری و عمومیت در احکام عام ولایی نسبی و اضافی است. از این جهت، دایره شمول احکام ولایی - حکومتی نسبت به مصادیق و مکلفان مختلف نیز لزوماً از همان سطح از کلیت و فراگیری موجود در احکام فراگیر اولیه و ثانویه برخوردار نیست. بلکه، اگر در یک زمان و مکان از شمول فراروان برخوردار باشند، این امر به معنای لزوم استمرار آنها نیست چه آن که، احکام حکومتی حتی اگر برای تنفیذ و اجرای احکام اولیه نیز صادر شده باشند، در معرض تغییر خواهند بود. هم احکام الهی و هم احکام حکومتی متکی بر مصالح و مفاسدی هستند که در متعلق احکام یا در مواردی نیز در خود انشاء، جعل و صدور آنها می توان سراغ گرفت. متصدی انشاء حکم بر اساس مصالح و مفاسد مزبور در احکام اولیه و ثانویه شارع مقدس است.

انشاء و صدور احکام حکومتی مقتضی عروض حالت ثانیه ای برای موضوعات است این امر نیز مقتضی تقدم وجوب اطاعت از احکام حاکم بر دیگر احکام شرعی نسبت به مکلفان است از این روست که به طور نمونه، مرحوم ملا نظر علی طالقانی در مقام بر شمردن برخی عناوین ثانویه، احکام حاکم، احکام والدین، احکام زوج، احکام مولی و ... را از زمره آنها شمرده است. (طالقانی، م ۱۳۰۶ ق، مناط الاحکام؛ ص ۵۱).

نسبت محتوایی "احکام حکومتی" با "احکام اولیه و ثانویه"

دو نوع نسبت سنجی میان احکام حکومتی و احکام اولیه و ثانویه را باید از یکدیگر تمییز دارد:

- "نسبت سنجی آنها" از جهت "منشاء و صدور حکم"
- "نسبت سنجی آنها" از جهت "مشابهت یا تفاوت محتوای احکام اولیه و ثانویه با احکام حکومتی".

تقدم پذیری احکام حکومتی

احکام حکومتی، احکامی هستند که از جانب حاکم صادر می شود بنابراین حکم او از لحاظ منشاء صدور حکم الهی نیست. از آنجا که خدای متعال اختیاراتی به حاکم مشروع داده است، صدور حکم توسط او مشروعیت می یابد اما بر خوداری از این مشروعیت، مانع از طرح چنین پرسشهایی نیست که آیا احکام حکومتی می توانند بر احکام الهی تقدم پیدا کنند یا نه؟ در این صورت، این امر در چه مواردی و به چه معنایی رخ می دهد؟ ووجه تقدم احکام حکومتی بر احکام الهی - شرعی چیست؟

مسئله تقدم حکومت بر احکام فرعی

برخی مانند حضرت امام خمینی به این نکته درست تکیه کرده اند که حکومت از احکام اولیه است و بنابراین بر احکام فرعیه مقدم است. آیت الله سید حسن طاهری خرم آبادی، وجه تقدم احکام حکومتی بر احکام فرعی را مبتنی بر این امر می داند که حکومت از احکام اولیه است و آن را مقدم بر همه احکام فرعی می داند "از آنجا که حکومت از احکام اولیه و مقدم بر تمام احکام فرعی است، احکام حکومتی نیز مقدم بر تمام احکام فرعی - اولیه و ثانویه - هستند.

تقدم پذیری احکام حکومتی اهم در تزامن احکام اولیه و ثانویه

تقدم یک حکم ولایی - حکومتی بر حکم اولیه مشابه با آن بی معناست. اما اگر تمایز محتوایی میان احکام مزبور برقرار باشد جای طرح مسئله وجود دارد اگر در بحث از نحوه تقدم به دنبال آن هستیم که ببینیم چه عنوان ثانوی ای واسطه ارتباط احکام حکومتی با احکام اولیه و ثانویه بوده است، در همه موارد شاهد تقدم احکام حکومتی بر احکام شرعی نیستیم چه آن که، تنها در جایی که یک حکم شرعی با صدور حکم حکومتی نادیده گرفته شود، می شود سخن از تقدم حکم حکومتی بر آن مورد از احکام شرعی را پیش کشید.

به تعبیر دیگر، در مواردی که احکام حکومتی واسطه انتحال احکام شرعی اولیه هستند، تقدمی بر آنها نمی یابد. بلکه احکام مزبور در احکام ولایی - حکومتی معطوف با احکام ثانویه با خود احکام مزبور تنافی و تغایری ندارد و تقدم احکام حکومتی نسبت به آن احکام ثانویه بی معناست. بلکه، تغایر و تقدم آنها بر احکام اولیه آنها قابل طرح است در زمینه ضوابط صدور احکام حکومتی آرای مختلفی را می توان سراغ گرفت که تاثیر روشنی در امکان و دایره تقدم پذیری احکام حکومتی بر دو گونه عناوین "مصلح الزام آور یا ملزمه" و "مصلح غیر الزام آور یا غیر ملزمه" متکی هستند:

- نظریه "وساطت مصلح و مفاسد ملزمه"؛
- نظریه "عدم وساطت مصلح و مفاسد ملزمه"؛
- موارد "کفایت عدم مفاسد"

به طور کلی درباره نسبت احکام ولایی - حکومتی و احکام الهی می توان پرسش های گوناگونی را قابل طرح دانست. یکی از آنها آیا احکام حکومتی می توانند بر احکام الهی تقدم پیدا کنند یا نه؟ در این صورت، این امر در چه موارد و به چه معنایی رخ می دهد؟ ووجه تقدم احکام حکومتی بر احکام الهی - شرعی چیست؟ در بررسی این موارد به امور زیر پرداختیم.

مسئله "تقدم حکومت" بر "احکام فرعی": گاه در خلال فرمایش بزرگان و به ویژه امام خمینی سخن از مسئله "تقدم حکومت" بر "احکام فرعی" در میان آمده است. این بیان را می توان تقریری از برخورداری از حق ولایت و حکومت دانست چه آنکه برخورداری از ولایت و حکومت نه تنها متضمن برخورداری از "ولایت بر تشخیص" و "ولایت بر تصرف" است، بلکه متضمن "ولایت بر انشاء حکم" نیز هست بی تردید انشاء احکام تکلیفی و وضعی مقتضی شکل گیری نسبت خاصی میان احکام ولایی - حکومتی مزبور با احکام اولیه و ثانویه الهی خواهند بود. دست کم در مواردی می توان سخن از تقدم احکام مزبور بر احکام الهی در میان آورد. این تقدم به لحاظ برخورداری از ولایت مزبور است. چنان که اگر "ولایت بر انشاء حکم" را به نحو کلی در راستای تطبیق احکام الهی بدانیم، خواهیم دانست که تقدم حکم حکومتی وسیله و ابزاری برای لحاظ اهم و مهم در مقام تطبیق احکام الهی است. به تعبیر دیگر تقدم برخی احکام حکومتی بر برخی احکام الهی به مثابه تقدم برخی از احکاک الهی نسبت به برخی دیگر از همان احکام الهی است که از طریق اعمال "ولایت بر انشاء حکم" یا حتی از طریق "ولایت بر تشخیص" و "ولایت بر تصرف" انجام می گیرد. وجه تقدم پذیری ادله "وجوب اطاعت از احکام ولایی" نسبت به "ادله احکام اولیه" در هر موردی می تواند متمایز از وجه تقدم پذیری آن در دیگر موارد باشد. از این رو، وجوهی مانند "حکومت"، "ورود"، "تخصیص" در این زمینه، تغییر پذیری موضوعات در صورت انشاء و صدور احکام ولایی نیز می تواند تصویر روشن تری از بحث ارائه دهد.

"تقدم پذیری احکام حکومتی" با "تغییر ناپذیری احکام الهی - شرعی" قابل جمع است و از این رو، این تغییر ناپذیری را در موارد زیر می توان سراغ گرفت:

- عدم تغییر "احکام شرعی" تنفیذ "احکام اولیه" در این مورد می توان شاهد همسویی میان احکام مزبور در الزام حکومتی نسبت به دو مورد "امثال احکام اولیه الزامی" و "امثال احکام اولیه غیر الزامی" بود.
- عدم تغییر "احکام شرعی" تنفیذ "احکام ثانویه" دو تحلیل اصولی را می توان مورد اشاره قرار داد که بنا بر هر دو، انشاء و صدور احکام ولایی - حکومتی در راستای "تنفیذ محتوای احکام ثانویه" مقتضی تغییر احکام الهی - شرعی نخواهد شد: مبنای "شرطیت قدرت" و مبنای "مانعیت عجز".
- عدم تغییر "احکام شرع" در تنفیذ "مستقلات عقلیه" برخی از موارد مهم از مستقلات عقلیه را می توان بدین صورت برشمرد البته با این تذکر که گاه برخی از این موارد می توانند از مصادیق مشترک نیز برخوردار شوند: "وجوب عقلی حفظ نظام"، "وجوب عقلی تقدم اهم بر مهم" و "وجوب عقلی دفع افسد به فاسد". بی تردید در عمل به مقتضای این احکام مستقل عقلی از طریق انشاء و صدور احکام ولایی - حکومتی، احکام کلی الهی تغییر نخواهد یافت. چه آن که این امر به تجویز شرع است و برخورداری از "ولایتبر انشاء حکم" مقتضی چنین امری است.

ضوابط احکام حکومتی

اختیار صدور احکام حکومتی به زمامداران دارای صلاحیت های لازم داده شده است و اطاعت از این احکام نیز ضروری است. در عین حال، صدور احکام حکومتی نمی تواند بدون ضابطه باشد؛ چرا که نظام ارزشی اسلام نمی تواند هیچ امری را بدون ضابطه باشد؛ چرا که نظام ارزشی اسلام نمی تواند هیچ امری را بدون ضابطه تجویز نماید. لذا داشتن اختیار صدور احکام حکومتی به هیچ وجه، مقتضی عدم ارائه ضابطه برای صدور آنها نیست.

ضوابط انشاء و صدور احکام حکومتی

ضابطه مندی صدور احکام حکومتی از امور بدیهی و ضروری در فقه سیاسی اسلام است. روشن است که می بایست این امر مورد تأکید فقها و اندیشمندان اسلامی باشد. به طور نمونه، آیه الله مصباح یزدی در این زمینه، اظهار می دارد: "در جایی که فقیه طبق شرایط زمانی و مکانی - حکم یا فتوایی - صادر می کند، آن هم بر اساس قواعد اسلامی است که منشاء عقلی یا نقلی دارد (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ش ۱، ۴۱۷)

ضوابط عمومی برای صدور احکام حکومتی

- ✓ برخورداری از تناسب با احکام شرعی
- ✓ برخورداری از تناسب با اهداف شریعت
- ✓ رعایت مصالح عمومی
- ✓ برخورداری از تناسب حکم و موضوع
- ✓ برخورداری از تناسب میان احکام حکومتی و عدم تعارض آنها
- ✓ تفکیک موارد ترجیحی و الزامی در صدور احکام حکومتی

تقدیم مهم بر مزاحم احکام حکومتی

احکام حکومتی از مصلحتی برخوردار بوده اند که مقتضای انشای آنها شده اند با تکیه بر این نکته می توان کیفیت تاثیر گذاری ضرورتها یا مصالح ، در صدور احکام حکومتی اضطراری را مورد بررسی قرار داد در این مسیر، بررسی موارد زیر ضروری است :

۱. دخالت "مصلحت و ضرورت" در " احکام تکلیفی"؛

۲. اقتضای "ولایت مطلقه" نسبت به مصالح الزامی و غیر الزامی؛

۳. انواع "ضرورتها" و " مصالح اضطراری".

دخالت "مصلحت و ضرورت" در " احکام تکلیفی"؛

هر یک از احکام تکلیفی اولیه به گونه خاصی با مصالح و مفاسد پیوند خورده اند. بنابراین ، صدور احکامی مخالف با آنها تحلیل جداگانه ای نیاز دارند . در این زمینه ، دو نکته باید مورد توجه قرار گیرد: نکته باید مورد توجه قرار گیرد :

✓ تحلیل نسبت محتوایی " احکام ولایی اضطراری " با " احکام شرعی"؛

✓ نیاز به "نظریه تجویز تغایر یا تقابل احکام ولایی اضطراری " با "احکام شرعی". در ادامه به این موضوع می پردازیم و با بررسی آنها زمینه سازی مناسب برای بحث مهم اقتضائات "ولایت فقیه فراهم خواهد شد تا بتوان کیفیت صدور احکام اضطراری را در چارچوب شفافیتی به تصویر کشید.

نتیجه گیری:

حکم حکومتی، تعبیری رایج و متداول در کلمات فقها نبوده و در کتب فقهی قدیمی از آن به عنوان حکم الحاکم و حکم الوالی و در کتب فقهی اهل سنت به عنوان احکام سلطانی یاد شده است. احکام حکومتی که در احکام اولیه و ثانویه جای نمی گیرد و در عین حال جزئی جدایی ناپذیر محسوب می شود زیرا احکام اولیه و ثانویه از نصوص شرعی، استنباط شده و بر مبنای مصالح و مفاسد ذاتی احکام هستند، ولی حکم حکومتی بر اساس مقتضیات زمان و مکان و مصالح آنی ، صادر شده و مبتنی بر تشخیص مصلحت از سوی حاکم شرع می باشد؛ هر چند مستند مستقیم از نصوص شرعی بر آن وجود نداشته باشد همچنین موقت بودن این احکام همانند احکام ثانویه که با مرتفع شدن ضرورت عمل به آن منتفی م ی شود، نمی تواند دلیل بر این باشد که احکام حکومتی از نوع احکام ثانویه باشند. البته از آنجا که شارع مقدس ، به احکام حکومتی، اعتبار می دهد باید این احکام را جزئی از احکام شرعی دانست.

همانطور که بیان شد اصل ولایت فقیه و حق حاکمیت اسلامی از احکام اولیه است. بر اساس این نظریه، احکام حکومتی، نه از احکام اولیه هستند و نه از احکام ثانویه. این نظریه بر دو رکن مبتنی است .

۱. ولایت فقیه و حق حاکمیت اسلامی از احکام اولیه است؛

۲. احکام و دستورات حاکم اسلامی و قوای وابسته به او، نه از احکام اولیه است و نه از احکام ثانویه.

در جعل و تشریح حکم، هیچ یک از عناوین ثانویه، لحاظ نشده است؛ بلکه جعل این حکم، همانند جعل دیگر احکام اولیه است ؛ یعنی همانگونه که شارع مقدس، وجوب نماز را به لحاظ عنوان اولی آن جعل فرموده، وجوب پیروی از حاکم جامع الشرائط را نیز با همین لحاظ، جعل نموده است. مطلب بعدی اینکه حکم حکومتی اصولاً از سنخ احکام شرعی نیست تا در اولی یا ثانوی بودن آن بحث شود .

این جا باید ذکر کرد؛ که برخی نویسندگان معاصر در فقه شیعه با مصالح مرسله اهل تسنن یکی انگاشته که یکی از بزرگترین اشتباهات این گروه محسوب می شود زیرا تفاوت در مبنا و اساس و آن مشروعیت حکم حکومتی حاکم اسلامی و یا به عبارت دیگر تفاوت در مرجع تشخیص مصلحت خواهد بود؛ یعنی مرجع تشخیص مصلحت کیست و شارع، تشخیص چه مرجعی را معتبر دانسته است؟ در اینجا چگونگی تشخیص موارد و هماهنگی آن با شریعت است و کلیات مصالح معتبره شارع بر آن انطباق دارد؛ برای مثال قائده اهم و مهم در سه مرحله بحث می شود ۱. اصل تقدم اهم بر مهم ۲. تشخیص اهم است ۳. چه کسی باید تشخیص دهد تفاوت دو دیدگاه به توحید بر می گردد — اصل توحید ابعادی دارد که عبارت است توحید در ذات، توحید در خالقیت، توحید در ربوبیت تکوینی، توحید در ربوبیت تشریحی این ابعاد در طول هم هستند یعنی یگانه خالق انسان و جهان خداست ان الحکم الا لله (سوره انعام، ۵۷) حکم و فرمان فقط مخصوص خداست. — و این اصل تمام معارف شیعه را در بر می گیرد. احکامی که فقهای اهل تسنن بر اساس مصلحت جعل می کنند اگر یقینی و قطعی باشد همان عقل است و اگر ظنی یعنی بر اساس ظن و گمان باشد معتبر نخواهد بود مگر اینکه دلیل شرعی به چنین تشخیصی اعتبار و ارزش بخشد که عدم تمامیت ادله اهل سنت بر اعتبار قیاس و اجتهاد به رای گذاشت بنابراین بر اساس بیان مذکور حکم بر اساس مصلحت در فقه شیعه، ولایی و غیر دائم است؛ و در اهل تسنن حکم اولی است و بنا بر قول محمد تقی حکیم " حکم ناشی از مصلحت در دیدگاه شیعه به شارع انتساب نمی یابد و در مقابل فتوا است. فتوا کاشف از حکم شرعی است؛" یعنی حکم ناشی از مصلحت در دیدگاه اهل سنت فتوا، و فتوا کاشف از حکم شارع است؛ ولی حکمی که از حاکم اسلامی صادر می شود، با توجه به مشروعیتی که برای صدور حکم حکومتی دارد، به شارع منتسب نیست؛ اما حکم ناشی از مصلحت در فقه اهل سنت شرعی است و به شارع انتساب دارد. (گروهی از نویسندگان، مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی امام خمینی، ج ۷، ص ۱۱۳)

منابع

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم، (۱۴۰۹ق)، کفایة الأصول، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، تهران.
۲. آشتیانی، میرزا محمد حسن، (۱۴۲۵ ق)، کتاب القضاء، انتشارات زهیر، کنگره علامه آشتیانی، قم.
۳. آملی، میرزا محمد تقی، (۱۴۱۳ ق) المکاسب و البیع (تقریرات میرزای نایینی)، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، قم.
۴. ابوحامد محمد عزالی، فضائح الباطنیه، تحقیق نادى فرج درویش (قاهره: الازهر، بی تا) ص ۱۹۱..
۵. کلانتری، علی اکبر، (۱۳۷۸)، حکم ثانویه در تشریح اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم.
۶. مرتضوی لنگرودی، سید محمد حسن، (۱۴۱۲ ق) الدر النضید فی الاجتهاد والاحتیاط والتقلید، مؤسسه انصاریان، قم.
۷. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۷ ق)، استفتائات جدید، چاپ دوم، مدرسه امام علی بن ابی طالب، قم.
۸. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۵ ق)، انوار الفقاهة فی احکام العترة الطاهرة - کتاب التجارة، مدرسه امام علی بن ابی طالب، قم.
۹. مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۸۳، در پرتو ولایت، ج ۲، پاییز ۱۳۸۳، قم، مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۰. موسوی خمینی، سید روح الله، (۱۳۸۱) ولایت فقیه، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران.
۱۱. موسوی خمینی، سید روح الله، (۱۳۷۹) کتاب البیع، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران.
۱۲. موسوی خمینی، سید روح الله (۱۴۱۸ ق)، تنقیح الاصول، مؤسسه و تنظیم و نشر آثار امام خمینی، قم.
۱۳. موسوی گلپایگانی، سید محمد رضا، (۱۴۰۹ ق) مجمع المسائل، چاپ دوم، دار القرآن الکریم، قم.

۱۴. نائینی، میرزا محمد حسین، (۱۴۲۴ ق) تنبیه الأئمه و تنزیه المله، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۱۵. همدانی، آقا رضا، (۱۴۲۰ ق) حاشیه کتاب المکاسب، محقق و مصحح محمد رضا انصاری قمی، قم، انتشارات مولف، چاپ اول.
۱۶. محمد عماره، (۱۹۸۸ م) **المعتزله و مشكله الحريره الانسانيه** (بيروت: الموسسه العربيه للدراسه و النشر، ص ۱۹۳ - ۱۹۴).
۱۷. قاضي ابي الحسن عبدالجبار، **المغنى في ابواب التوحيد و العدل**، تحقيق عبدالحليم محمود و سليمان دينا (قاهره: الدار المصريه للتأليف و الترجمة، بی تا) ج ۲۰، قسم الاول في الامامه، ص ۱۶.
۱۸. ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ، (۱۸۹۷ م) **رسائل الجاحظ (الرسائل الكلاميه)**، تحقيق على ابوملحم (بيروت: دارالهلل، ۱۹۸۷ م) ص ۱۸۴ - ۱۸۵.
۱۹. عبدالحميد متولى، (قاهره: دارالمعارف، ۱۹۶۶ م) **مبادئ نظام الحكم في الاسلام** ص ۸۸.
۲۰. محمد عبد الله العربي، **النظم الاسلاميه** (قاهره: موسسه سجل العرب، بی تا) ج ۲، ص ۵۳.
۲۱. حمد محمد الصمد، (اسكندريه: دارالعارف، ۱۹۷۴ م) **عبدالحميد متولى، مبادئ نظام الحكم في الاسلام**.
۲۲. ابوالحسن اشعري، (قاهره: دارالانصار، ۱۳۹۷ ق) **الابانه عن اصول الديانه**، تحقيق فوقيه حسين محمود (ج ۲، ص ۲۶۱).
۲۳. درباره دیدگاه اهل سنت در این باره زک: تقی الدین محمد بن تیمیه، **السياسه الشرعيه في اصلاح الراعى و الرعيه** (مصر: دارالكتاب العربي، ۱۹۶۹ م) و امام محمد عزالی، **احياء علوم الدين**، ج ۲، کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر، فی امر السلاطين بالمعروف و نهیهم عن المنکر.
۲۴. حسن عباس حسن، (بيروت: الدارالعالميه، ۱۹۸۸ م) **الفكر السياسي الشيعي، الاصول و المبادئ** ص ۶۴.
۲۵. علی عبدالرازق، **الاسلام و اصول الحكم**، تحقيق محمد عماره (بيروت: الموسسه العربيه للدراسه و النشر، بی تا) ص ۱۲۹.